

شده‌اند. چیکا به سرعت از نزدیک‌ترین درخت بالا رفت و با استفاده از مهارت‌های خود و ایجاد سر و صدا حواس پلنگ را پرت کرد و به حیوانات کوچک فرصت داد تا با خیال راحت فرار کنند.

زمانی که چیکا سرانجام به دهکده بازگشت، تبدیل به یک قهرمان محلی شده بود. روستاییان شجاعت و مهارت او را جشن گرفتند و به خاطر جان‌هایی که او نجات داده بود از او قدردانی کردند. چیکا متوجه شد که توانایی‌های او هم به اندازه صدای آواز کولا ارزشمند است.

کولا که به آشنایی با دوست جدیدش افتخار می‌کرد، به چیکا پیشنهاد داد که استعدادهای خود را با هم ترکیب کنند و یک نمایش ویژه برای روستا بسازند. کولا آوازهای مسحورکننده می‌خواند و چیکا با حرکات نمایشی خود تماشاگران را سرگرم می‌کرد.

این نمایش آن قدر جذاب بود که کولا و چیکا دوستان جدایی‌ناپذیر شدند. داستان لاک‌پشت آوازخوان و میمون چابک در سراسر کشور پخش شد و به همه یادآوری کرد که هر فردی توانایی خاص خود را دارد.